



در محکومیت جنایات رژیم اسلامی بر علیه پناهندگان افغان در ایران

ص ۲



اطلاعیه کمیته تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران در محکومیت اخراج پناهندگان افغانستانی از ایران

ص ۲



ضرورت تشکیل صندوق‌های همبستگی مالی کارگری

ص ۴



سوسیالیسم راه رهایی از استثمار و ستم

ص ۵



برابری زن و مرد در برنامه ما

ص ۶



وقتی توده‌ها به حرکت درمی‌آیند، صفحه‌ای از تاریخ ورق می‌خورد! یادی از کوچ تاریخی مردم مریوان

ص ۷



کولبر و کولبری؛ زیست‌برهنه در سایه استثمار طبقاتی و ملی

ص ۸

افشین ندیمی



یک مشت و صد بند انگشت

ص ۹

شهرام امانتی

نقش سیاست‌ها و عوامل انسانی در تشدید بحران آب در ایران

بحران آب در ایران روز به روز حادث‌تر می‌شود. ایران در حال حاضر با یکی از جدی‌ترین بحران‌های کمبود آب در تاریخ خود مواجه است. این بحران نه تنها تأمین آب شرب شهروندان را تهدید می‌کند، بلکه بخش کشاورزی، صنعت و محیط‌زیست را نیز تحت تأثیر قرار داده است. ایران در کمربند خشک جهان قرار دارد و میانگین بارندگی سالانه آن حدود ۲۵۰ میلی‌متر است که کمتر از یک‌سوم میانگین جهانی (۸۰۰ میلی‌متر) محسوب می‌شود. این کمبود بارندگی طبیعی، پایه و اساس مشکلات آبی کشور را تشکیل می‌دهد. بعلاوه، ایران در سال‌های اخیر دوره‌های طولانی خشکسالی را تجربه کرده که منابع آب زیرزمینی و سطحی را کاهش داده است. این تنها سدها نیستند که از آب خالی شده‌اند و این تنها استان تهران نیست که با کمبود شدید آب مواجه است، به‌طور کلی، در بسیاری از مناطق ایران، سطح آب‌های زیرزمینی کاهش یافته و دشت‌های کشور در معرض فرونشست قرار گرفته‌اند.

اما این واقعیت که جغرافیای ایران در کمربند خشک جهان قرار دارد، به معنای آن نیست که این جامعه برای حل مشکل آب با بن‌بست روبرو شود و همواره رو به آسمان داشته باشد. در دنیای کنونی و با پیشرفت حیرت‌انگیز علوم و فنون و در کشوری که اگر باران کم دارد، در عوض بر دریایی از ثروت‌های زیرزمینی نشسته است، مشکل آب را با مدیریت و با سیاست‌گذاری علمی در زمینه‌های مختلف به‌سادگی می‌توان حل کرد.

روشن است که کم‌آبی تمام عرصه‌های زندگی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و زندگی را بر اکثریت مردم ایران، بویژه کارگران و زحمتکشان شهر و روستا سخت‌تر می‌کند. سطح نازل به‌کارگیری تکنولوژی در کشاورزی، اجازه نمی‌دهد از همین مقدار کم آب موجود استفاده کاراتری به عمل آید. به‌عنوان مثال، در کشوری مانند هلند برای تولید یک کیلو گوجه‌فرنگی به‌طور متوسط ۴ لیتر آب مصرف می‌شود و این رقم در ایران به‌طور متوسط ۴۰ لیتر است. به دلیل کمبود آب، تولید محصولات کشاورزی کاهش می‌یابد. با کاهش تولید کشاورزی، قیمت محصولات غذایی اولیه مورد نیاز مردم، که هم‌اکنون نیز گران است، به‌سرعت افزایش خواهد یافت. کاهش تولید محصولات کشاورزی به‌معنی کاهش درآمد کشاورزان، گسترش بیکاری در مناطق روستایی است که مهاجرت به شهرها از نخستین عوارض آن خواهد بود. اما شهرها نیز قادر به پذیرش موج مهاجرت نیستند و به‌ناچار حاشیه‌نشینی گسترش بیشتری پیدا می‌کند. بعلاوه، بسیاری از صنایع وابسته به مصرف آب هستند، با کاهش منابع آبی، هزینه‌های تولید افزایش یافته و حتی شماری از واحدهای صنعتی به تعطیلی کشیده می‌شوند. در نتیجه، برای مهاجرین هم در شهرها کار کمتری پیدا می‌شود و نرخ بیکاری افزایش خواهد یافت. در کنار همه این عوامل باید به کمبود فرهنگ صرفه‌جویی در مصرف آب هم اشاره کرد. بحران آب در ایران محصول تلاقی عوامل مختلف طبیعی، انسانی، اقتصادی و اجتماعی است. اما در بین همه این عوامل، کارگزاران رژیم برای کمبود آب دو دلیل ذکر می‌کنند: اول، کاهش میزان بارندگی و دوم، مصرف زیاد آب در کار کشاورزی.

اطلاعیه کمیته تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران در محکومیت اخراج پناهندگان افغانستانی از ایران



به حقوق پناهندگان افغانستانی در ایران، صدای اعتراض خود را بلند کنیم. اخراج پناهندگانی که بسیاری از آن‌ها هیچ سرزمینی جز ایران را نمی‌شناسند، یک جنایت تمام‌عیار علیه انسانیت است و باید با مقاومت و اعتراض گسترده در سطح جهانی روبه‌رو شود.

بدین وسیله، کمیته تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران، روز ۱۹ ژوئیه ۲۰۲۵ را به عنوان روز اعتراض عمومی علیه سیاست‌های ضد پناهندگی جمهوری اسلامی اعلام می‌کند و از همه سازمان‌ها و نیروهای مدافع حقوق پناهندگان، نهادهای بشردوست، و احزاب سیاسی آزادی‌خواه می‌خواهد با پیوستن به این کمپین اعتراضی، صدای همبستگی خود را با پناهندگان افغانستانی بلند کرده و مانع تکرار فاجعه‌های انسانی بیشتر شوند.

پناهندگی جرم نیست. اخراج پناهندگان را متوقف کنید!
زنده باد همبستگی بین‌المللی!
سرنگون باد جمهوری اسلامی!

کمیته تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران
۶ ژوئیه ۲۰۲۵

رژیم جمهوری اسلامی بار دیگر با رویکردی ضد انسانی و سرکوبگرانه، سیاست‌های ضد پناهندگی خود را شدت بخشیده و موج جدیدی از اخراج و بازگرداندن اجباری پناهندگان افغانستانی را آغاز کرده است. این اقدامات نه تنها نقض آشکار حقوق بشر و اصول اولیه حقوق پناهندگان است، بلکه جان هزاران نفر، از جمله کودکانی که در ایران به دنیا آمده‌اند یا نسل‌هایی که سال‌هاست در این کشور زندگی کرده‌اند و ایران عملاً به تنها خانه آنان بدل شده را در معرض خطر مستقیم قرار می‌دهد.

رژیمی که خود عامل میلیون‌ها پناهجو و مهاجر ایرانی در سراسر جهان است، اکنون در رفتاری ضد انسانی و فاشیستی، پناهجویان جنگ‌زده و تهیدستی را که از جهنم طالبان گریخته‌اند، هدف تحقیر، خشونت، بازداشت و اخراج قرار داده است. سیاست‌های پناهنده ستیز جمهوری اسلامی، همچون دیگر سیاست‌های ضد کارگری، ضد زن، ضد جوانان و ضد آزادی، بخشی از ماهیت واپس‌گرایانه و ضد انسانی این رژیم است.

ما با قاطعیت این سیاست نژادپرستانه و غیرانسانی را محکوم می‌کنیم و تمامی انسان‌های آزادی‌خواه، نهادهای مدافع حقوق بشر، تشکل‌های حمایت از پناهندگان، و همچنین سازمان‌ها و احزاب چپ و کمونیست را فرا می‌خوانیم تا با اقدام مشترک و متحدانه علیه این تعرض سازمان‌یافته دولتی

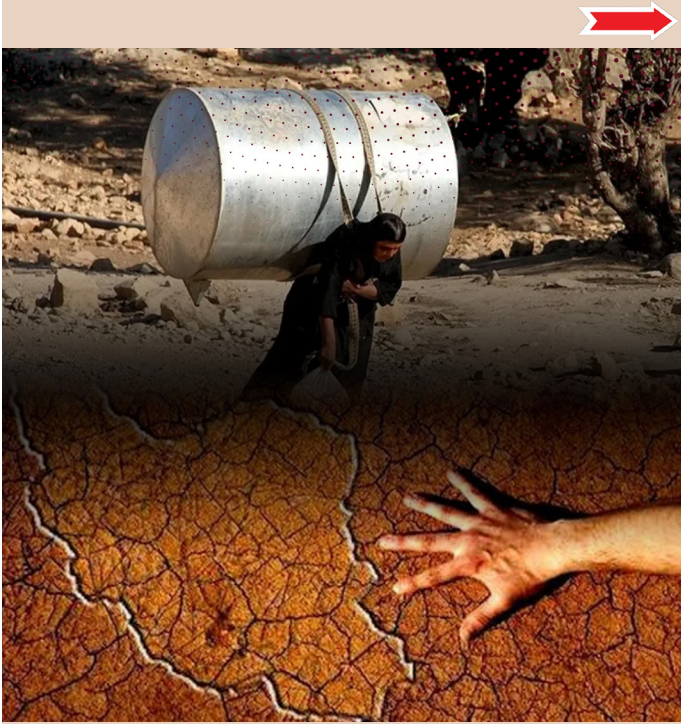
.....

در محکومیت جنایات رژیم اسلامی بر علیه پناهندگان افغان در ایران

شدن غارت می‌شوند. بنا به ویدیوهای منتشر شده، مأموران رژیم افغانستانی‌ها را دستگیر کرده و ابتدا تقاضای رشوه می‌کنند؛ پول را که گرفتند، در اکثر موارد رشوه‌دهندگان را با زور به کمپ دیپورتی‌ها می‌فرستند. اگر مهاجری پول نداشته باشد، آن‌وقت با خشونت او را در ماشین‌های باربری چپانده و راهی اردوگاه مورد نظر می‌کنند. نیروی انتظامی رژیم اعلام کرده است که اجاره هرگونه ملک به مهاجران افغانستانی از این پس ممنوع است و در صورت تخلف، قولنامه‌های مربوطه باطل، املاک پلمب و مصادره خواهند شد.



رژیم جمهوری اسلامی بار دیگر با رویکردی ضد انسانی و سرکوبگرانه، سیاست‌های ضد پناهندگی خود را شدت بخشیده و موج جدیدی از اخراج و بازگرداندن اجباری پناهندگان افغانستانی را آغاز کرده است. فشارهای نژادپرستانه با اهداف سیاسی بر علیه زنانی و مردانی که بناچار از افغانستان به ایران مهاجرت کرده‌اند به شدت افزایش یافته است. بلافاصله پس از پایان جنگ ۱۲ روزه اسرائیل و جمهوری اسلامی، وزیر کشور طی ابلاغیه‌ای به فرماندهی پلیس ایران دستور اخراج گسترده مهاجران افغانستانی از ایران را صادر نمود. در این دستور به مهاجران و پناهندگان افغان که فاقد مدارک معتبر دولتی هستند، اخطار شده بود که حداکثر تا روز ۱۵ تیرماه ایران را ترک کنند. این در حالی است که اکثریت قاطع افغانستانی‌های ساکن ایران فاقد مدارک معتبر دولتی هستند، اما برخلاف آنچه این کاربدستان اعلام می‌کنند، اخراج‌ها تنها شامل مهاجران به اصطلاح غیرقانونی نیست. گزارش‌های متعدد نشان می‌دهد در میان اخراج‌شده‌ها کسانی بوده‌اند که پاسپورت و یا اسناد اقامت معتبر داشته‌اند. حتی بسیاری از آن‌ها متولد ایران هستند و تنها والدین افغانستانی دارند. این‌ها قبل از دیپورت



البته هر دو مورد واقعی هستند، اما تنها بخشی از واقعیت‌اند. آنها مهم‌ترین عامل کمبود آب که عبارت باشد از فساد نهادهای پناهندگی در ارگان‌های رژیم را به تمامی از قلم انداخته‌اند. در مورد دلیل نخست باید پرسید که چه کسانی با ندانم‌کاری و سودجویی، موجب شده‌اند که کمبود بارندگی، ایران را این‌چنین با خطر کم‌آبی شدید روبرو کند؟ عوامل متعددی در این روند دخیل بوده‌اند که در همه آنها رد پای عوامل انسانی دیده می‌شود.

سیاست کلان خودکفایی کشاورزی، بدون درنظر گرفتن عوارض جانبی و عوامل وابسته آن، به‌طوری‌که ۹۰ درصد آب در ایران به مصرف کشاورزی می‌رسد. نتیجه این سیاست، تخلیه بی‌رویه آب‌های زیرزمینی است که حتی با بارندگی‌ها هم برنگشته است. مطابق آمارهای دولتی، رقمی نزدیک به یک میلیون حلقه چاه در ایران وجود دارد که ۷۵۸ هزار حلقه آن در دوره حاکمیت جمهوری اسلامی حفر شده‌اند. در این میان، بیش از ۲۰۰ هزار حلقه چاه حتی بدون مجوز و پروانه‌اند که بیشتر آنها برای مصرف ویلاها و باغ‌های تفریحی شخصی ثروتمندان و سرمایه‌داران در گوشه و کنار ایران بوده‌اند.

هدررفت آب در شبکه‌های انتقال و توزیع به دلیل فرسودگی لوله‌ها و تأسیسات آبی، بنا به اقرار منابع دولتی، در بعضی مناطق ۴۰ درصد آب جاری در شبکه‌های لوله‌کشی شهری عملاً از بین می‌رود و هیچ تلاشی برای مرمت لوله‌ها انجام نمی‌گیرد. استفاده محدود از روش‌های نوین آبیاری مانند آبیاری قطره‌ای در کشاورزی، کمبود سرمایه‌گذاری در فناوری‌های بازیافت آب، ندانم‌کاری و پروژه‌های کارشناسی‌نشده، مافیای صنعتی و رانت‌خواری سپاه پاسداران، فساد نهادهای پناهندگی در دستگاه‌های دولتی، همگی دست‌به‌دست هم داده‌اند و لطمات جبران‌ناپذیری به سرچشمه‌های طبیعی آب وارد آورده‌اند. چند نمونه زیر در این مورد گویا هستند:

بزرگ‌ترین کارخانه‌های صنعتی آب‌بر خاورمیانه را نه در سواحل دریای جنوب، بلکه در فلات مرکزی و در کویر بنا کردند و با آب انتقالی کارون آن را توسعه دادند. سد گتوند در جنوب ایران، علاوه بر صرف هزینه کلان ساختن آن، میلیون‌ها مترمکعب نمک کوه‌های منطقه آبگیر سد را در خود حل نمود و هزاران هکتار از حاصلخیزترین زمین‌های کشاورزی پشت سد را به شوره‌زار تبدیل نمود.

واقعیت این است، تا زمانی که رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی بر سر کار است و نان، کار، مسکن، آزادی و محیط‌زیست مردم را در گروگان خود دارد، دورنمایی برای حل این‌گونه مشکلات که دامنگیر اکثریت مردم ایران است، وجود ندارد. دستگاه اداری فاسدی که این رژیم در دامن خود پرورده است، قادر به مقابله با بلایای طبیعی ازجمله خشکسالی، حل ریشه‌ای و ساختاری کمبود آب نیست. برای این رژیم، اولویت همواره سرکوب مبارزات عدالت‌خواهانه و آزادی‌خواهانه مردم و به بند کشیدن مخالفین بوده است. این رژیم هیچ خواسته‌ای را بدون این‌که از جانب مردم احساس خطر جدی بکند، تأمین نخواهد کرد. ایران بر دریایی از ثروت‌های طبیعی نشسته است. اگر قدرت سیاسی به دست صاحبان بر حق و توانای آن یعنی کارگران و شوراهای برخاسته از اراده آزادانه مردم بیفتد، در چنین کشوری با چنین ثروت‌های عظیمی و با نیروی کار خلاق پایان‌ناپذیری که در آن نهفته است، بدون شک مشکلاتی که زندگی امروز اکثریت مردم را این‌چنین تباه کرده‌اند، حل خواهند شد.



گزارش‌ها حاکی هستند که به‌دنبال این اخطار، موج بازگشت اجباری مهاجران از ایران به افغانستان به حرکت درآمده است و تاکنون بیش از یک میلیون افغانستانی به زور به کشورشان بازگردانده شده‌اند. بسیاری از آنان حتی فرصت پیدا نکرده‌اند مایملک خود را نیز جمع‌وجور کنند و مجبور شدند که هر چه را دارند رها کنند. اخراج‌ها در موارد زیادی همراه با خشونت و ضرب‌وشتن نیز بوده است. برای بسیاری از آن‌ها حتی دسترسی به ابتدایی‌ترین اقلام مانند نان، دارو و آب آشامیدنی نیز دشوار شده است. این اقدامات بخشی از استراتژی آگاهانه رژیم برای منحرف کردن توجه از بحران‌های داخلی، از جمله فساد و فروپاشی اقتصادی، و هدف قرار دادن افغانستانی‌ها به‌عنوان دشمن فرضی است.

جمهوری اسلامی برای تحقق مقاصدش در تشدید سیاست افغان‌ستیزی از رسانه‌های دولتی، شبکه‌های اجتماعی و نیروی سیاسی و اجتماعی استفاده می‌کند. آن‌ها با چشم‌پوشی از نقش سازنده کارگران افغانستانی از هر حادثه کوچکی وسیله‌ای برای گسترش نفرت علیه آن‌ها استفاده می‌کنند. اگر تجاوزی یا قتلی صورت بگیرد، رسانه‌ها بدون هیچ پژوهشی آن را به افغانستانی‌ها نسبت می‌دهند. رسانه‌های سرسپرده دولتی با تحقیقات من‌درآوردی، کمبود آب، برق و به‌ویژه گرانی نان را به مصرف بالای آن ماده حیاتی توسط مهاجران افغانستانی ربط می‌دهند. آن‌ها وجود ۵ تا ۸ میلیون مهاجر افغانستانی را مسبب وضع کارگران و زحمتکشان به فقر رانده‌شده در ایران قلمداد می‌کنند.

"زنان و مردان کارگر افغانستانی جزو ارزان‌ترین نیروی کار در ایران‌اند. آن‌ها همیشه تحت تعقیب، محرومیت و تحقیر بوده‌اند تا به فرودستی خود رضایت دهند. محرومیت از حق بیمه و انواع خدمات اجتماعی، محرومیت از اسکان در بسیاری از استان‌ها، به نمایش درآوردن آنان در قفس و دیپورت با خشونت به‌هنگام دستگیری تنها بخش کوچکی از مصائبی است که بر افغانستانی‌ها روا داشته شده است. حالا که موج مهاجرت‌ستیزی در اروپای غربی موجبات تقویت احزاب راست افراطی را فراهم کرده، در جمهوری اسلامی نیز سیاست‌های آن‌ها سرمشق قرار می‌گیرد."

زنان و مردان کارگر افغانستانی جزو ارزان‌ترین نیروی کار در ایران‌اند. آن‌ها همیشه تحت تعقیب، محرومیت و تحقیر بوده‌اند تا به فرودستی خود رضایت دهند. محرومیت از حق بیمه و انواع خدمات اجتماعی، محرومیت از اسکان در بسیاری از استان‌ها، به نمایش درآوردن آنان در قفس و دیپورت با خشونت به‌هنگام دستگیری تنها بخش کوچکی از مصائبی است که بر افغانستانی‌ها روا داشته شده است. حالا که موج مهاجرت‌ستیزی در اروپای غربی موجبات تقویت احزاب راست افراطی را فراهم کرده، در جمهوری اسلامی نیز سیاست‌های آن‌ها سرمشق قرار می‌گیرد. رژیمی که خود عامل میلیون‌ها پناهجو و مهاجر ایرانی در سراسر جهان است، اکنون در رفتاری ضد انسانی و فاشیستی، پناهجویان جنگ‌زده و تهیدستی را که

از جهنم طالبان گریخته‌اند، هدف تحقیر، خشونت، بازداشت و اخراج قرار داده است. سیاست‌های پناهنده‌ستیز جمهوری اسلامی، همچون دیگر سیاست‌های ضد کارگری، ضد زن، ضد جوانان و ضد آزادی، بخشی از ماهیت واپس‌گرایانه و ضد انسانی این رژیم است.

این واقعیتی آشکار است که کارگران مهاجر افغانستانی منشاء سازندگی، کسب درآمد کلان برای کارفرماها بوده‌اند و سپاه نیز در جنگ‌ها، از جمله جنگ در سوریه، از آن‌ها سوءاستفاده کرده و موجب مرگ تعداد نامعلوم و زیادی از آن‌ها شده است. کارگران زن و مرد و کودک افغانستانی از همان ابتدای سال ۱۳۵۸ به دلیل جنگ و ناامنی، کشور خود را ترک کرده و به ایران آمدند. کارفرمایان از در اختیار داشتن نیروی کار بسیار ارزان در مقابل کارگران انقلاب‌کرده ایران شادمان شدند. رژیم به فرمان خمینی مرزها را برای ورود مهاجران، به‌ویژه مهاجران شیعه افغانستانی باز کرد و از نیروی مردان بی‌خانمان‌شدهٔ آنان در جنگ ارتجاعی ایران و عراق سوءاستفاده فراوان کرد. بنابر آمارهای نامعتبر رژیم، بیش از ۲ هزار تن از شهروندان افغانستان در جنگ ایران و عراق در جبههٔ ایران کشته شده‌اند.



مسئولین جمهوری اسلامی اعلام کرده‌اند که در جبهه‌های جنگ سوریه بیش از ۲ هزار افغانستانی کشته شده و افزون بر ۸ هزار نفر زخمی شده‌اند. به قول یکی از فرماندهان پیشین لشکر فاطمیون، مسئولین سپاه پاسداران آن‌ها را تحت عنوان دفاع از حرم "بی‌بی زینب" و "بی‌بی رقیه" روانه سوریه می‌کردند.

اما این خدمات سبب نشد تا صاحب‌کاران شوونیست، ناسیونالیست‌های ایرانی و مأمورین رژیم از رفتار ضد انسانی با کارگران مهاجر افغانستانی خودداری کنند، زیرا آن را برای ترساندن، ساکت نگه‌داشتن و ناچار کردن آنان در تن دادن به هر کار پرخطر و کم‌دستمزدی لازم داشتند.

اغلب مهاجران افغانستان در ایران از روی ناچاری انجام کارهای شاق و خطرناک را به عهده می‌گیرند. برای مثال آن‌ها در ساختمان‌های بلند نیمه‌کاره بدون داشتن وسایل ایمنی داریست می‌زنند. این کار پرخطر و نظایر آن به‌کرات موجب سقوط کارگران افغانستانی و صدمه دیدن و یا مرگ آن‌ها شده است. مثال دیگر چاه‌کنی، به‌ویژه در تهران، است که تقریباً منحصرأ توسط کارگران افغانستانی انجام می‌شود. ریزش فراوان چاه‌ها موجبات مرگ و ناقص‌العضو شدن چاه‌کن‌ها می‌شود که بارها اتفاق افتاده است.

اما مصیبت‌های کارگران افغانستانی به تحمل و تقبل کار پرخطر و کم‌دستمزد خلاصه نمی‌شود. اقامت مهاجران

افغانستانی در ۱۶ استان ایران به‌طور کامل ممنوع است. آن‌ها در ۱۲ استان دیگر از حضور و اقامت در برخی شهرها منع شده‌اند. همه این اقدامات ضد انسانی به بهانه‌های واهی بیکار شدن کارگران ایرانی توسط آنان و دلیل‌تراشی‌های بی‌اساس انجام گرفته و می‌گیرد. نگاه کارشناسانه به مسئله بیکاری در ایران نشان می‌دهد که ریشهٔ مشکل بیکاری حضور شهروندان خارجی نیست، چون اکثریت این شهروندان در شغل‌های کم‌درآمد، ناایمن و خطرناکی به کار مشغول‌اند که کارگران ایرانی به‌حق از انجام آن‌ها خودداری می‌کنند.

علیرغم اخراج ضد انسانی بیش از یک میلیون افغانستانی طی یک ماه، هنوز میلیون‌ها افغانستانی در ایران کار می‌کنند و استثمار می‌شوند.

"لازم است فعالین کارگری، زنان، بازنشستگان و سایر اقشار ناراضی و رزمنده، ضمن مبارزات خود، بیش از گذشته به فکر حمایت از هم‌سرنوشتان افغانستانی خود باشند. قبل از هر چیز باید تبلیغات دروغین و نژادپرستانه شوونیست‌ها خنثی شود. لازم است به هر شیوه‌ای که ممکن باشد، در برابر هر حمله‌ای از جانب مأموران، شوونیست‌ها و شهروندان ناآگاه ایرانی به این مردم، یاری رساند. باید هنگام مورد تعقیب بودن، پناه‌شان داد. این اقدامات وظیفه‌ای انسانی بوده و جبهه مبارزات مردم علیه جمهوری اسلامی را تقویت خواهد کرد."

بنابراین، لازم است فعالین کارگری، زنان، بازنشستگان و سایر اقشار ناراضی و رزمنده، ضمن مبارزات خود، بیش از گذشته به فکر حمایت از هم‌سرنوشتان افغانستانی خود باشند. قبل از هر چیز باید تبلیغات دروغین و نژادپرستانهٔ شوونیست‌ها خنثی شود. لازم است به هر شیوه‌ای که ممکن باشد، در برابر هر حمله‌ای از جانب مأموران، شوونیست‌ها و شهروندان ناآگاه ایرانی به این مردم، یاری رساند. باید هنگام مورد تعقیب بودن، پناه‌شان داد. این اقدامات وظیفه‌ای انسانی بوده و جبههٔ مبارزات مردم علیه جمهوری اسلامی را تقویت خواهد کرد.

* * *



ضرورت تشکیل صندوق‌های همبستگی مالی کارگری

هرچه بیشتر باشد تا سرمایه اولیه قابل توجهی در صندوق جمع شود. شاخص موفقیت صندوق در قدم اول، تعداد اعضا و میزان وجوه جمع‌آوری شده است.

اصول مالی ناظر بر صندوق عبارت خواهد بود از: شفافیت کامل در درآمد و هزینه‌ها، تأمین حسابرسی منظم اعضا، استقلال کامل از مدیریت کارفرماها و نهادهای دولتی.

در قدم‌های بعدی، گسترش عضویت، میزان مشارکت اعضا در تصمیم‌گیری، تبدیل شدن صندوق به یک نهاد پایدار، ارائه اولین خدمات و سطح رضایت اعضا از این خدمات، برقراری ارتباط با سایر صندوق‌ها و تأثیر آن بر تقویت همبستگی طبقاتی، از شاخص‌های موفقیت صندوق به حساب می‌آیند.

اصول مالی ناظر بر صندوق عبارت خواهد بود از: شفافیت کامل در درآمد و هزینه‌ها، تأمین حسابرسی منظم اعضا، استقلال کامل از مدیریت کارفرماها و نهادهای دولتی.

نخستین مرحله، راه‌اندازی صندوق است. کار با تشکیل کمیته راه‌انداز یا هیئت‌امانی اولیه از چهره‌های خوش‌نام و مورد اعتماد کارگران آغاز می‌شود. این جمع اولیه، فعالین و پیشروان علاقه‌مند و بالقوه را شناسایی می‌کنند و بعد از حصول اطمینان از موفقیت، اساس‌نامه صندوق را تدوین و تشکیل صندوق را (علنی یا نیمه‌علنی) فراخوان می‌دهند. از آنجایی‌که این صندوق‌ها به همت و با پیگیری خود کارگران و برخلاف اراده و میل رژیم اسلامی تشکیل شده است، رژیم اسلامی تلاش می‌کند تا از طریق عوامل خود مانع فعالیت‌های صندوق شود و یا در راه تشکیل آن‌ها به اشکال مختلف سنگ‌اندازی کند. این موانع باید با فعالیت و تلاش پیشروان جنبش کارگری و با تلاش برای بسیج هرچه بیشتر کارگران برای عضویت در این صندوق‌ها و جلوگیری از به‌وجود آمدن حساسیت‌های غیرضروری در رابطه با نهادهای امنیتی رژیم، و تبدیل کردن ایجاد این صندوق‌ها به یک سنت پایدار در میان طبقه کارگر، رفع گردد. در شرایط کنونی و با در نظر گرفتن توازن قوای موجود میان رژیم اسلامی و جنبش کارگری، و همچنین با توجه به کاردانی و تجارب فعالین و پیشروان کارگری در امر پیش‌برد فعالیت علنی، این امکان وجود دارد که صندوق‌های همبستگی کارگری را تشکیل داد و آن را عملاً ایجاد کرد.



کمک متقابل در مواقع نیاز است، بلکه مدرسه‌ای برای آموزش تشکیل‌یابی و تقویت همبستگی طبقاتی محسوب می‌شود. موفقیت این طرح مستلزم مشارکت فعال فعالان پیشرو و استفاده هوشمندانه از فضاهای موجود برای فعالیت علنی است.

این صندوق‌های مالی می‌تواند در بدو امر به همت و با تلاش کارگران پیشرو و فعالین کارگری تشکیل شوند و در ادامه، خود توسط توده کارگران عضو صندوق به شیوه‌ای دموکراتیک اداره شوند. صندوق در بدو تشکیل، هیئت‌امنایی از چهره‌های خوش‌نام و مورد اعتماد جنبش کارگری خواهد داشت که در واقع فراخوان‌دهندگان تشکیل صندوق هستند. در مراحل بعدی، مسئولین این صندوق‌ها با دخالت مستقیم اعضای صندوق انتخاب می‌شوند. همه کارگران از هر گرایش فکری و سیاسی بایستی بتوانند در آن عضو شوند.

لازم است فعالین کارگری، زنان، بازنشستگان و سایر اقشار ناراضی و رزمنده، ضمن مبارزات خود، بیش از گذشته به فکر حمایت از هم‌سرنوشتان افغانستانی خود باشند. قبل از هر چیز باید تبلیغات دروغین و نژادپرستانه شوونیست‌ها خنثی شود. لازم است به هر شیوه‌ای که ممکن باشد، در برابر هر حمله‌ای از جانب مأموران، شوونیست‌ها و شهروندان ناآگاه ایرانی به این مردم، یاری رساند. باید هنگام مورد تعقیب بودن، پناه‌شان داد. این اقدامات وظیفه‌ای انسانی بوده و جبهه مبارزات مردم علیه جمهوری اسلامی را تقویت خواهد کرد.

این صندوق‌ها مستقل از مدیریت، کارفرما و نهادهای دولتی هستند. موجودی این صندوق‌ها اساساً از طریق جمع‌آوری حق عضویت اعضا تأمین می‌شود. این صندوق‌ها به‌طور عادی و مطابق نوبت به اعضای خود وام می‌دهند و در موقع پیش‌آمد حوادث غیرمنتظره و ناگهانی نظیر بیماری و سوانح محیط کار یا دستگیری در جریان اعتصاب، بلافاصله به کمک آن‌ها می‌شتابند. این‌که وام ضروری به چه مواردی تعلق می‌گیرد و میزان این وام‌ها چقدر است، وام‌ها چگونه و در چه اقساطی بازپرداخت می‌شود و نحوه اداره صندوق چگونه است و بسیاری مسائل عملی دیگر، در اساس‌نامه صندوق تعریف می‌شوند که در فرصت دیگری در مورد آن می‌توان سخن گفت.

گفتیم که منابع مالی این صندوق‌ها اساساً به‌وسیله خود کارگران تأمین می‌شود. پرداخت حق عضویت ماهانه حداقلی که در توان پرداخت هر کارگر شاغلی باشد، به‌عنوان حق عضویت تعیین شود. بنابراین، از همین‌جا می‌توان نتیجه گرفت که باید تلاش نمود شمار اعضای صندوق

ایجاد پیوندهای رفاقت و دوستی بین کارگران از طریق ایجاد محافل و تشکل‌های مختلف، حتی آن دسته از تشکل‌هایی که مستقیماً تشکل مبارزاتی نیستند، برای کارگران از اهمیت زیادی برخوردار است. چون کارگران در این تشکل‌های ابتدایی، اولین درس‌ها و فنون تشکیل‌یابی و چگونگی متشکل شدن را می‌آموزند، روحیه تشکل‌پذیری در آن‌ها تقویت می‌گردد و برای متشکل شدن در تشکل‌های وسیع‌تر و پیچیده‌تر آماده می‌گردند. متشکل کردن کارگران در عرصه‌ها و سطوح گوناگون، روحیه رفاقت را در بین کارگران تقویت می‌کند، همبستگی طبقاتی‌شان را در مقابل کارفرمایان و سرمایه‌داران تحکیم می‌نماید. صندوق‌های همبستگی یکی از این نوع تشکل‌های توده‌ای کارگران است. ایجاد و تقویت همبستگی بین کارگران از طریق تشکیل صندوق‌های مالی مشترک جهت کمک متقابل در مواقع بحران، از جمله اقدامات مهمی است که در جنبش کارگری در ایران و در کردستان تا حدودی دارای سنت هم هست. از این طریق، ایجاد این صندوق‌ها در عین حال روحیه تشکل‌پذیری در میان کارگران را تقویت خواهد کرد، کارگران در برابر حوادث پیش‌بینی‌نشده و بیکاری احساس امنیت بیشتری خواهند کرد، از خانواده‌های کارگران زندانی حمایت خواهد شد و همه این‌ها زمینه‌های مساعدی برای تقویت همبستگی طبقاتی به‌وجود می‌آورد.

در جامعه سرمایه‌داری، اوضاع ناامن اقتصادی و مشکلات مالی و معیشتی همواره گریبان‌گیر کارگران است و سرکوبگری‌های جمهوری اسلامی، شرایط دشوارتری را به کارگران تحمیل کرده است. هنگامی که کارگران در اعتراض و مبارزه بر علیه همین وضعیت دست به اعتصاب زنند، تنگنا و مشکلات مالی‌شان به‌عنوان یک اهرم فشار برای مجبور کردن آن‌ها جهت پایان دادن به اعتصاب عمل می‌کند. خانواده کارگرانی که در این مبارزه دستگیر می‌گردند، به‌شدت در مضیقه مالی قرار می‌گیرند. در مواقعی که کارگران با حوادث غیرمنتظره و ناگهانی روبه‌رو می‌گردند و یا بیکار می‌شوند، در چنین شرایطی کارگران می‌توانند به کمک یکدیگر شتافته و همدیگر را یاری دهند و کمک‌رسانی مالی به یکدیگر را از طریق ایجاد صندوق‌های مالی کارگری سازمان‌دهی کنند.

توده‌های کارگر از طریق عضویت در این صندوق‌ها می‌توانند مشکلات خود را از طریق تعاونی و تشریک مساعی با هم طبقه‌ای‌های خود حل نمایند. کارگران می‌آموزند مشکلاتی که رفع آن‌ها از عهده تک‌تک کارگران، هنگامی‌که به‌تنهایی با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند، برنمی‌آیند، در دل یک اتحاد و همبستگی می‌توانند بر این مشکلات غلبه کنند. ایجاد این صندوق‌ها می‌تواند منجر به تقویت روحیه تشکل‌پذیری در بین کارگران گردد. آن‌ها از این طریق موازین دموکراتیک اداره یک تشکل را می‌آموزند. روحیه تشکل‌پذیری، همبستگی طبقاتی و مایه‌گذاشتن از منافع فردی در مقابل منافع جمع را در بین اعضای آن تقویت می‌شود. کارگران با عضویت در این صندوق‌ها که نوعی از یک تشکل ساده است، می‌آموزند که چگونه باید در تعیین سیاست، سرنوشت و اداره یک تشکل شرکت و دخالت نمایند، با مقولاتی نظیر اساس‌نامه، موازین عضویت، حقوق اعضا، تقسیم کار، جایگاه مجمع عمومی و غیره آشنا گردند، با حضور فعال در مجمع عمومی در تعیین سرنوشت تشکل دخیل شوند، از مسئولین حسابرسی کنند و خود مسئولیت بپذیرند.

تشکیل صندوق‌های همبستگی کارگری نه تنها ابزاری برای کمک متقابل در مواقع نیاز است، بلکه مدرسه‌ای برای آموزش تشکلیابی و تقویت همبستگی طبقاتی محسوب می‌شود.

تشکیل صندوق‌های همبستگی کارگری نه تنها ابزاری برای

سوسیالیسم راه رهایی از استثمار و ستم

به خود خواهند گرفت.

در نظام اجتماعی سوسیالیستی کار از یک اجبار برای مزد و امرار معاش، به امری داوطلبانه تبدیل می‌شود، که صرفاً بر اساس درک وظیفه و پاسخگویی به نیاز اجتماعی انجام می‌گیرد. تکنولوژی و پیشرفت‌های علمی که در چنگال رقابت سرمایه‌داری به بند کشیده شده‌اند، از نهان‌خانه مراکز تحقیقی وابسته به بنگاه‌های اقتصادی رقیب آزاد می‌گردند و در همراهی با پیشرفت‌های جهانی دانش، سرعت خیره‌کننده‌ای به خود خواهند گرفت.

جامعه سوسیالیستی با اشکال نابرابری‌ها و تبعیض‌ها نظیرستم‌گشی زن و ستم‌گری ملی بیگانه خواهد بود. تبعیض جنسیتی و تنگ‌نظری ملی و نژادی جای خود را به همبستگی انسانی خواهد داد. تحقق چنین جامعه‌ای، خیال‌پردازی و تصور مدینه فاضله آرمانی نیست. حرکتی در سیر تحول مادی تاریخ بشر است. نیروی اجتماعی و امکانات مادی تحقق آن فراهم آمده است. اما برای تسریع در برقراری آن باید آستین‌ها را بالا زد.



است، تقلای بخش‌های مختلف این اپوزیسیون برای شکل دادن به آلترناتیو مورد نظر خود نیز در جریان است. اما با نگاه به برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی آن‌ها، به روشنی می‌توان دریافت که هیچ‌کدام از بخش‌های این اپوزیسیون، که بسیار هم پراکنده و نامتحد هستند، راه‌حل واقعی برای پایان دادن به فلاکت اقتصادی توده‌ها و حتی برای تامین توسعه اقتصادی موردنظر خود نیز ندارند. راه‌حل این نیروها، در پاسخ به شرایط کنونی، شناخته شده و تاحدود زیادی جهانی است. این "راه‌حل" اقتصادی چیزی جز: سپردن اداره اقتصاد کشور به دست مدیران تکنوکرات، عادی‌سازی مناسبات با دولت‌های غربی، رفع موانع سیاسی بر سر راه ادغام بیشتر سرمایه‌داری ایران در بازار جهانی، اجرای برنامه‌های اقتصادی نئولیبرالی متکی بر بازار آزاد در داخل کشور و در بهترین حالت هم مبارزه با فساد است، که در توانایی آن‌ها در این مورد اخیر تردید جدی وجود دارد. این نوع نسخه‌ها برای حل بحران اقتصادی سرمایه‌داری ایران در حالی پیچیده می‌شود که مشابه آن در بسیاری از کشورها در نقاط مختلف جهان، عملی شده‌اند و نهایتاً چیزی جز ادامه وضع موجود و گسترش فقر و نابرابری‌های اجتماعی به بار نیاورده‌اند.

در چنین شرایطی است که ما تاکید می‌کنیم، سوسیالیسم تنها بدیلی است که می‌تواند افق رهایی را به روی کارگران و توده‌های مردم محروم ایران بگشاید. بدیل سوسیالیستی بر مبانی عینی و عملی واقع بینانه‌ای استوار است و نیروی اجتماعی متحقق‌کننده آن، یعنی کارگرانی که اکثریت محرومان و ستم‌دیدگان و آزادی‌خواهان جامعه را با خود همراه کرده‌اند وجود دارد. آلترناتیو سوسیالیستی در مسیر پیشروی خود، در گام نخست رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون می‌کند. ماشین دولتی موجود را همراه با کلیه ارگان‌های سرکوب آن در هم می‌شکند و حکومت شوراهای مردم را برقرار می‌سازد. حکومت شورایی وسیع‌ترین آزادی‌های بدون قید و شرط سیاسی را تأمین و تضمین می‌نماید.

با اجتماعی کردن مالکیت بر وسائل تولید، همه ظرفیت‌های اقتصادی و اجتماعی موجود در جامعه ایران را با برنامه و نقشه‌مند، به کار می‌گیرد. با رفع بیگانگی انسان‌ها بر محصول کارشان، خلاقیت و توانایی توده‌های آزاد و حاکم بر سرنوشت خود را شکوفا می‌سازد. رفع نیازهای مردم، تامین زندگی مرفه و شایسته انسان به هدف تولید تبدیل می‌شود. بدین ترتیب شکوفایی و توسعه اقتصادی واقعی ممکن می‌گردد، بازده کار با سرعتی غیرقابل تصور افزایش خواهد یافت، خدمات و محصولات مورد نیاز مردم در مقیاس انبوه برای رفع نیازهای مادی و معنوی انسان‌ها تولید می‌شوند. مردم از امکانات یکسان و فراوان برای رشد استعداد و توانایی‌های فردی برخوردار خواهند بود و توانایی‌های فردی شکوفا می‌شوند، در چنین جامعه‌ای آزادی و رفاه هر فرد شرط آزادی و رفاه همگان خواهد بود، مبارزه برای بقای فردی خاتمه می‌یابد و انسان‌ها به شرایط واقعاً انسانی قدم می‌گذارند.

در نظام اجتماعی سوسیالیستی کار از یک اجبار برای مزد و امرار معاش، به امری داوطلبانه تبدیل می‌شود، که صرفاً بر اساس درک وظیفه و پاسخگویی به نیاز اجتماعی انجام می‌گیرد. تکنولوژی و پیشرفت‌های علمی که در چنگال رقابت سرمایه‌داری به بند کشیده شده‌اند، از نهان‌خانه مراکز تحقیقی وابسته به بنگاه‌های اقتصادی رقیب آزاد می‌گردند و در همراهی با پیشرفت‌های جهانی دانش، سرعت خیره‌کننده‌ای

نابسامانی اوضاع اقتصادی ایران روز بروز گسترش می‌یابد. بحران اقتصادی ریشه‌داری سرتاپای جامعه ایران را فراگرفته است و این در حالی است که افق روشنی در برابر این نظام برای رفع بحران و یا حتی تخفیف آن وجود ندارد. ارزش پول ایران به پائین‌ترین سطح در سال‌های اخیر سقوط کرده است. درآمد حاصل از فروش نفت که اصلی‌ترین منبع تامین بودجه رژیم ایران است، زیر بار تحریم‌ها به شدت کاهش یافته است و نفت ایران در بازار قاچاق و غیررسمی در واقع به تاراج می‌رود.

صدها کارخانه و موسسه تولیدی و خدماتی ورشکست شده و یا در آستانه ورشکستگی قرار دارند. آمار بی‌کاران به سرعت افزایش می‌یابد. مایحتاج زندگی مردم از مسکن گرفته تا خورد و خوراک روزانه و دیگر نیازمندی‌های اساسی با سرعت سرسام‌آوری گران می‌شوند. ابزارهای تولید و خدمات آن‌چنان کهنه و فرسوده شده‌اند که نه توان از نو بنا کردن آنها وجود دارد و نه توان تعمیر آن، تازه اگر قطعات یدکی آن‌ها هم پیدا شود، تعمیر آن مقرون به صرفه نخواهد بود. سرمایه‌داران ایرانی، حتی آن‌ها که مشمول تحریم‌ها هم نمی‌شوند، حاضر نیستند صدها میلیارد دلار سرمایه کلانی را که از قبل صادر کردن محصولات پتروشیمی و تولیدات غیرنفتی و غیره بدست آورده‌اند، به ایران بازگردانند. آن‌ها این سرمایه‌ها را در بانک‌های خارجی خوابانده‌اند و یا با آن به تجارت در بیرون مرزهای ایران مشغول هستند. دانشگاه‌ها و مراکز پرورش نیروی متخصص، که از ارکان استراتژیک توسعه اقتصادی سرمایه‌داری هستند،

از دانش و تخصص تهی شده‌اند. در چنین شرایطی حتی اگر تحریم‌های بین‌المللی نیز برداشته شوند، بوروکراسی دولتی و فساد مالی و اداری چنان تاروپود این رژیم را در هم تنیده است، که هر پروژه‌ای برای بهبود این وضعیت را در خود هضم می‌کند و به رنگ خود در می‌آورد. این بدان معنی است که اگر چنان‌چه تحریم‌ها نیز برداشته شوند، جمهوری اسلامی فاقد سیستم نهادینه شده و کارایی است که بتواند درآمدهای حاصله را به وسیله‌ای برای خروج از بحران تبدیل کند. نظام اقتصادی ایران بین دو سیستم اقتصاد بازار و اقتصاد دولتی تقسیم شده است. سپاه پاسداران به مثابه دولتی که بخش اعظم بنگاه‌های اقتصادی و مالی را در کنترل دارد، به دولت رسمی پاسخگو نیست، این دوگانگی و تناقضات ناشی از آن نیز بر تشدید شرایط بحرانی در ایران دامن زده است.

ما تاکید می‌کنیم، سوسیالیسم تنها بدیلی است که می‌تواند افق رهایی را به روی کارگران و توده‌های مردم محروم ایران بگشاید. بدیل سوسیالیستی بر مبانی عینی و عملی واقع بینانه‌ای استوار است و نیروی اجتماعی متحقق‌کننده آن، یعنی کارگرانی که اکثریت محرومان و ستم‌دیدگان و آزادی‌خواهان جامعه را با خود همراه کرده‌اند وجود دارد.

اما جمهوری اسلامی از جمله رژیم‌هایی است که به دلایل سیاسی و ایدئولوژیک و به دلیل تناقضات درونی آن، نتوانسته است صفوف بورژوازی ایران را متحد سازد، از این‌رو می‌بینیم که طیف وسیعی از اپوزیسیون مدافع نظام سرمایه‌داری نیز در مقابل این رژیم شکل گرفته است. اپوزیسیونی که به نوبه خود برای از میان برداشتن این رژیم تلاش می‌کند. در حالی که مبارزات اجتماعی و فاکتورهای سیاسی، اقتصادی دخیل در اوضاع ایران، دورنمای بقای جمهوری اسلامی را تیره و تار کرده



برابری زن و مرد در برنامه ما



تحمیل می‌کند و موانعی را در مقابل رشد آنها بوجود می‌آورد؛ نظام سرمایه‌داری زنان را بعلت عهده‌دار بودن این نقش و مسئولیت از بسیاری حقوق و امکانات محروم می‌سازد. در جامعه سرمایه‌داری مادر شدن به یک مانع در مقابل دست یافتن به برابری حقوقی و اجتماعی زنان بدل می‌شود. و این‌ها همه بدان جهت است که نظام طبقاتی و استثمارگر سرمایه‌داری امر مادری و پرورش فرزند را یک امر خصوصی قلمداد می‌کند. ولی ما این مساله را کاملاً یک مساله اجتماعی می‌بینیم و راه‌حل‌های اجتماعی نیز برای آن ارائه می‌دهیم. به همین منظور بر تأمین امکانات و حقوق ویژه‌ای برای مادران و زنان باردار تأکید می‌کنیم.

"کمونیست‌ها ضمن دفاع از برابری حقوق کلیه اعضای جامعه و مبارزه برای کسب این حقوق، به این نوع برابری اکتفا نمی‌کنند و برای برقراری آن‌چنان نظامی مبارزه می‌کنند که امکانات و شرایط اجتماعی و اقتصادی برابر برای کلیه اعضای آن فراهم باشد."

زنان باردار بتوانند از مرخصی کافی در دوران قبل و بعد از زایمان برخوردار باشند بی‌آنکه از حقوق و مزایای خود محروم گردند، در عین حال در سطح جامعه، در سطح شهرها و شهرک‌ها و در محلات، مهدکودک به اندازه کافی وجود داشته باشد، تا زنان بتوانند نوزادان و کودکان خود را به آن‌ها بسپارند و خود به کار و یا آموزش خویش بپردازند؛ ساعات کار زنانی که دارای نوزاد هستند، بدون کسر حقوق و دستمزد کاهش یابد تا این مادران بتوانند به تغذیه نوزادان خود برسند؛ در این دیدگاه جامعه باید از چنان سطحی از امکانات و رفاه برخوردار شود تا بار کار طاقت‌فرسا و خسته‌کننده کارخانگی از دوش زنان برداشته شود، و از این طریق در عین حال زمینه تمام توجیهات و بهانه‌هایی که دولت و سرمایه‌داران بخاطر مادر شدن، زنان را از حقوق برابر محروم می‌کند، هم از میان برود.

وسیع و گسترده‌ای علیه آراء، افکار و عقاید مردسالارانه که موقعیت پایین‌تر و تحت‌ستم زن را موجه جلوه می‌دهند و همان‌طور که اشاره کردیم تا بطن جامعه رسوخ کرده است، سازمان داده شود. علاوه بر تمام این‌ها زنان بعلت نقش ویژه‌ای که بعنوان مادر بعهده دارند، در نظام سرمایه‌داری با محدودیت‌های بسیاری مواجه می‌شوند. چرا که نظام سرمایه‌داری در مقابل این مساله و در مقابل فرزندان جامعه هیچ‌گونه مسئولیت و تعهدی بعهده نمی‌گیرد و آن را کاملاً بدوش خانواده می‌گذارد. به همین علت زنان بسیاری به علت فقر مالی و یاحتی فرهنگی در موقع زایمان یا جان خود را از دست می‌دهند و یا دچار ناراحتی‌هایی می‌شوند که عواقب آن همیشه بر زندگی‌شان سنگینی می‌کند، و این در عمل بدان معناست که اکثر زنان حتی از نظر ادامه حیات خویش نیز با مردان برابر نیستند. جامعه باید در برابر نقش مادری زنان عملاً مسئول و متعهد باشد، آن‌را امر خصوصی زنان نداند و با ایجاد امکانات وسیع و رایگان بهداشتی، درمانی و اجتماعی این محدودیت‌ها و ستمی را که بر زنان در جامعه طبقاتی تحمیل می‌شوند، از بین ببرد.

"وقتی کمونیست‌ها از برابری کلیه افراد، صرف‌نظر از جنسیت، نژاد، ملیت و غیره سخن می‌گویند، یک برابری واقعی و اجتماعی و نه صرفاً برابری حقوقی را مد نظر دارند. برابری حقوقی در یک جامعه طبقاتی که افراد از همان بدو تولد در شرایط نابرابر قرار دارند و از موقعیت نابرابر برخوردارند، نمی‌تواند برابری واقعی افراد را تأمین کند."

علاوه بر این در جامعه سرمایه‌داری نقش مادری و پرورش فرزند محدودیت‌های اجتماعی و اقتصادی را نیز بر زنان

طی ۴۶ سالی که رژیم جمهوری اسلامی بر سرکار است، ستم‌کشی زنان این جامعه و مبارزه علیه این ستم‌کشی در کنار مبارزات کارگران برای تأمین حقوق اولیه پایمال شده خود، همواره مضمون یک کشمکش پردامنه اجتماعی بوده است. احزاب و گروه‌های سیاسی اپوزیسیون و محافل و نهادهای مدنی، کوشیده‌اند از دیدگاه خود محتوا و مضمون این مبارزه را بیان کنند و بر سیر این جدال گسترده اجتماعی تأثیر بگذارند. اما در عین حال تفاوت‌ها در این زمینه جدی و سرنوشت‌ساز هستند. وقتی کمونیست‌ها از برابری کلیه افراد، صرف‌نظر از جنسیت، نژاد، ملیت و غیره سخن می‌گویند، یک برابری واقعی و اجتماعی و نه صرفاً برابری حقوقی را مد نظر دارند. برابری حقوقی در یک جامعه طبقاتی که افراد از همان بدو تولد در شرایط نابرابر قرار دارند و از موقعیت نابرابر برخوردارند، نمی‌تواند برابری واقعی افراد را تأمین کند. کمونیست‌ها ضمن دفاع از برابری حقوق کلیه اعضای جامعه و مبارزه برای کسب این حقوق، به این نوع برابری اکتفا نمی‌کنند و برای برقراری آن‌چنان نظامی مبارزه می‌کنند که امکانات و شرایط اجتماعی و اقتصادی برابر برای کلیه اعضای آن فراهم باشد. برابری حقوقی کلیه افراد جامعه صرف‌نظر از جنسیت و نژاد و مرام و غیره در دیدگاه ما تنها یک شرط لازم برای رسیدن به برابری کامل اجتماعی است.

از نظر کمونیست‌ها زن و مرد اولاً باید در کلیه شئون اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نه تنها به برابری حقوقی، بلکه به برابری واقعی دست یابند. این بدان معناست که اولاً کلیه قوانینی که میان زن و مرد تبعیض قائل می‌شوند، ملغی گردند. بطور مثال زن نیز مانند مرد حق کارکردن و دستیابی به کلیه مشاغل را داشته باشد، در امور مربوط به خانواده زن و مرد از حقوق کاملاً برابر برخوردار باشند، برای مثال در امر ازدواج، طلاق و سرپرستی اطفال؛ و هم‌چنین کلیه امتیازات ویژه‌ای که تحت نام "رئیس خانواده"، قانوناً به مرد تفویض شده است، ملغی گردد؛ و در امور سیاسی نیز زنان هم‌چون مردان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در کلیه عرصه‌ها را بدست آورند.

ثانیاً، بعنوان شرط لازم عملی شدن این حقوق برابر، باید امکانات برابر اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و آموزشی برای کلیه زنان در جهت پرورش استعدادها و قابلیت‌هایشان و بالا بردن سطح آگاهی آنان فراهم گردد. باید این شرایط و امکانات برای زنان فراهم آید که بتوانند به لحاظ اقتصادی مستقل از مردان روی پای خود بایستند.

اما برای این‌که این امکانات به معنای واقعی کلمه ایجاد گردد، لازم است کلیه موانع فرهنگی و مذهبی هم از پیش پای زنان برداشته شود. پس لازم است که مبارزه

آدرس سایت‌های حزبی:

سایت حزب کمونیست ایران
www.cpiran.net
سایت کومه‌له
www.komalah.org
سایت پیام
www.payaam.net
سایت یاد جانب‌اختگان
www.yadihawrean.com

شماره تماس کمیته تشکیلات شهرهای

حزب کمونیست ایران:

۰۰۴۶۷۰۴۵۰۱۰۰۹
۰۰۴۹۱۵۲۱۸۷۰۰۳۶۴

شماره تماس کمیته خارج از کشور

حزب کمونیست ایران:

۰۰۴۶۸۵۱۹۷۰۳۲۲

ایمیل دبیرخانه حزب کمونیست ایران:

cpi@cpiran.net

کمیته تکش کومه‌له:

۰۰۳۱۶۵۷۲۵۶۶۵۱
۰۰۴۶۷۰۷۹۶۷۴۳۲
۰۰۴۷۹۹۴۰۳۶۰۹
۰۰۴۷۴۶۵۸۳۱۵۱
۰۰۴۵۵۳۷۸۵۳۵۴

نمایندگی کومه‌له در خارج از کشور:

۰۰۴۶۸۵۱۹۷۰۳۲۲

تلویزیون ماهواره‌ای کومه‌له و

حزب کمونیست ایران:

www.tvkomala.com



☞ ماهواره: Yahsat 1A (52.5E)

☞ فرکانس: 12149

☞ Symbol Rate: 27500

☞ FEC: Auto

وقتی توده‌ها به حرکت درمی‌آیند، صفحه‌ای از تاریخ ورق می‌خورد!

یادی از کوچ تاریخی مردم مریوان



را به اطلاع مذاکره‌کنندگان رساند. اعضای شورا در مشورتی نیم‌ساعته با افراد حاضر تصمیم گرفتند بزرگ و کوچک شهر را تخلیه کنند و از درگیری با نیرویی تا دندان مسلح و آماده کشتار جلوگیری کنند. این تصمیم بلافاصله توسط فعالین سازمان‌یافته به اطلاع مردم رسید و جز افراد مسلحی که برای حفاظت از خانه‌های مردم سازمان داده شدند، بقیه با سرعت و نظمی شگفت‌انگیز شهر را ترک کردند.

اعضای شورای شهر و نیروهای داوطلب فراوان در مدتی اندک زندگی ایمنی را در اردوگاه «کانی میران» سازمان دادند. خبر کوچ در رسانه‌های مختلف در ایران و حتی بین‌المللی پخش شد. سیل کمک و راهپیمایی از شهرهای مختلف ایران و کوردستان به‌طرف محل استقرار جدید مردم مقاوم و مبارز مریوان راه افتاد. راهپیمایان حرکت‌کرده از سنندج در سر راه خود ۸ نفر از مبارزین و تعدادی از مردم دستگیرشده توسط نیروهای پادگان را آزاد کردند.

بعد از استقرار منظم مردم در «کانی میران» و تصمیم آنها به مقاومت جمعی، نمایندگان دولت و سپاه جدید پاسداران ناچار شدند با نمایندگان شورای شهر به رهبری رفیق فواد مصطفی سلطانی به مذاکره بنشینند. پس از چندین دور مذاکرات فشرده، بالاخره نمایندگان مردم با کسب قول حفاظت از مردم و حفظ دستاوردهای‌شان و با جلب رضایت ساکنین اردوگاه، در روز ۱۳ مرداد به کوچ سرفرازانه خود پایان دادند. اداره امور زندگی این جمعیت عظیم، آن را به صورت یک فستیوال غرورانگیز سازمان‌یافته مردمی درآورده بود. تاکنون به‌عنوان یک دستاورد بزرگ، ده‌ها جلد کتاب و صدها مقاله درباره آن نوشته شده است.

دستاوردهای کوچ تاریخی مردم توش و توان تازه‌ای به جنبش انقلابی خلق کورد و انقلابیون در سایر مناطق ایران بخشید. رفقای کومه‌له در مریوان و در رأس آنها رفقای جان‌باخته فواد مصطفی سلطانی و عطا رستمی در به‌پیروزی‌رساندن این حرکت مردمی نقش چشمگیری داشتند.

اما رژیم اسلامی دستاوردهای دموکراتیک مردم در مریوان و دیگر شهرها و مناطق کوردستان را تحمل نکرد و سرانجام تنها ۱۵ روز بعد، در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸، حمله سراسری خود را به کوردستان آغاز کرد. با این حمله، جنبش مقاومت مردم کوردستان وارد مرحله نوینی شد و تحت عنوان «جنبش انقلابی مردم کوردستان» با همه فراز و نشیب‌های آن سرفرازانه به راه خود ادامه داد. جنبشی که انقلاب پرشکوه «زن، زندگی، آزادی» یکی از جلوه‌های آن است. انقلابی که جرقه آن در تداوم جنبش انقلابی مردم کوردستان زده شد و همه ایران را دربر گرفت و آوازه آن جهانی شد.

در سالگرد کوچ تاریخی مریوان، یاد و خاطره همه عزیزان فعال در این حرکت که در سال‌های بعد و در صحنه‌های دیگر جنبش عادلانه و حق‌طلبانه مردم کوردستان جان‌باخته‌اند را گرامی می‌داریم.

ارتش از پادگان مریوان، از درون شهر اقدام نموده و شهر را از کنترل مردم انقلابی خارج کنند. اوباش مستقر در این مرکز از همان روز اول دایرکردن مقر، بازدید بدون دلیل خودروها و اخطارکردن به زنان برای رعایت حجاب اجباری در برابر محل استقرار خود را آغاز نمودند. آنها ستاد حفاظت و انقلابیون و کمونیست‌ها را علناً تهدید می‌کردند.

«ستاد حفاظت» پس از مشورت با افراد صاحب‌نفوذ و نهادهای انقلابی و مردمی، در روز ۲۳ تیرماه تصمیم به برگزاری تظاهراتی مسالمت‌آمیز بر علیه تحریکات پاسداران و بر علیه تبلیغات مسمومی که از سوی صدا و سیمای جمهوری اسلامی علیه مردم کوردستان به راه افتاده بود، سازمان گرفتند. اکثریت مردم شهر و ساکنین روستاهای اطراف در این روز به‌صورت منظم و شکوهمندی تظاهرات کردند.

در چنین شرایطی بود که «ستاد حفاظت» پس از مشورت با افراد صاحب‌نفوذ و نهادهای انقلابی و مردمی، در روز ۲۳ تیرماه تصمیم به برگزاری تظاهراتی مسالمت‌آمیز بر علیه تحریکات پاسداران و بر علیه تبلیغات مسمومی که از سوی صدا و سیمای جمهوری اسلامی علیه مردم کوردستان به راه افتاده بود، سازمان گرفتند. اکثریت مردم شهر و ساکنین روستاهای اطراف در این روز به‌صورت منظم و شکوهمندی تظاهرات کردند. این تظاهرات توسط پاسداران مستقر در مقر جدید به خون کشیده شد. تظاهرکنندگان خشمگین به طرف مقر هجوم برده و آن را فتح کردند. در نتیجه شهر از کنترل پاسداران و عوامل محلی آنها خارج شد. اما تهدید پادگان همچنان باقی بود.

از آن روز به‌بعد تا روز ۳۱ تیر، چندین دور مذاکره با فرمانده پادگان و نمایندگان رژیم جدید برگزار گردید که به جایی نرسید. فرمانده پادگان تصمیم دولت برای تصرف قهری شهر

۳۱ تیرماه سالروز کوچ تاریخی مردم مریوان است. ۴۶ سال پیش در چنین روزی یکی از درخشان‌ترین تاکتیک‌های سیاسی برای جلوگیری از تحمیل یک جنگ ناخواسته از جانب نیروهای مسلح رژیم تازه‌به‌قدرت‌رسیده اسلامی به مردم مریوان، به اجرا درآمد. اما شکل‌گرفتن این رویداد تاریخی بدون زمینه نبود. شهر مریوان به‌وسیله شورای شهر که مورد پشتیبانی اکثریت قاطع مردم بود اداره می‌شد. در جوار شورای شهر نهادهای دیگری از جمله «اتحادیه دهقانان مریوان»، «جامعه معلمان»، «ستاد نظامی حفاظت از شهر»، «شورای کارگران شهرداری»، «اتحادیه کارگران بیکار»، «اتحادیه زنان»، «کانون محصلین» به وجود آمده بودند که عمدتاً توسط کمونیست‌ها هماهنگ می‌شدند و نیروی هژمون در اداره شهر بودند. رفیق فواد مصطفی سلطانی و اعضای کومه‌له از فعالین اصلی درون این نهادهای مردمی بودند.

اما از سوی دیگر، عوامل رژیم جدید و مرتجعین محلی نیز بیکار ننشسته بودند. افراد مسلح تازه‌شکل‌گرفته محلی به حمایت نیروهای نظامی موجود در پادگان مریوان، مشغول انسجام دادن به نیروی خود بودند. در داخل شهر نهادی به نام «مکتب قرآن» را به وجود آورده بودند که به محل تجمع ملاکین، ساواکی‌های زمان شاه، و شماری از مرتجعین محلی طرفدار رژیم اسلامی درآمده بود. این مرکز توسط پادگان مستقر در خارج شهر تسلیح و تقویت می‌شد و در کار اداره دموکراتیک شهر توسط شورا و نهادهای مردمی اخلال می‌کرد. دستاوردهای انقلابی و پیشرو در اداره شهر برای رژیم جدید قابل تحمل نبودند. ازاین‌رو دستور حمله به شهر و برچیدن این نهادها صادر شده بود و مصطفی چمران مأمور اجرای آن شده بود. نیروهای پس‌مانده از ارتش ضد مردمی شاهنشاهی و افراد مسلح جدید از طرف رژیم جدید در پادگان مریوان تقویت و آماده حمله به شهر می‌شدند. خطر وقوع جنگی ویرانگر مردم شهر را تهدید می‌کرد. آنها برای مقدمه‌چینی ابتدا حملاتی تروریستی علیه افراد بانفوذ و فعال در شهر را شروع کردند تا امنیت شهر مریوان را دچار اخلال کنند. شورای شهر برای تأمین امنیت شهر در مقابل این تحریکات، «ستاد حفاظت» تشکیل داد. و گشت‌های مسلح این ستاد به عملیات تروریستی پایان دادند.

این بار افراد مرتجع محلی و اعضای مکتب قرآن به‌صورت علنی حملات مسلحانه به فعالین و به‌ویژه کمونیست‌ها را شروع کردند. اقدامات سرکوبگرانه آنها نیروهای مردمی و انقلابی شهر را منسجم‌تر کرد. شورای شهر با تدبیر و شیوه‌های دسته‌جمعی و مردمی زندگی در شهر را عادی نمود و ارتباطات خود با انقلابیون در سایر شهرهای کوردستان و خارج کوردستان را منسجم‌تر کرد. بدین ترتیب برای مدتی، آرامش بر شهر حاکم گشت. اما این آرامش قبل از طوفان بود. در بطن این آرامش، صفوف انقلاب و ضدانقلاب خود را برای یک رویارویی سرنوشت‌ساز آماده می‌کردند.

در این فاصله «مقر سپاه پاسداران»، به کمک اعضای «مکتب قرآن» در شهر دایر شد و با تیراندازی‌های مداوم و بدون هدف شبانه، آسایش و امنیت شهروندان مریوان را به خطر انداخته بودند. آشکار بود که آنها می‌خواستند هنگام حمله



که او را از حقوق شهروندی محروم کرده‌اند. این نظام‌ها، با تمرکز بر انکار هویت ملی کوردها، آن‌ها را به حاشیه رانده‌اند و کولبری یکی از ملموس‌ترین تجلیات این انکار است.

"کولبر، نه تنها نیروی کار خود را می‌فروشد، بلکه خود بدنش را به‌عنوان ابزاری مصرف‌پذیر در اختیار نظامی غیرانسانی قرار می‌دهد. او، برخلاف کارگر صنعتی، حتی درون نظام تولید نیز جایگاهی ندارد.

مارکس در تحلیل‌های خود از استثمار کارگران در نظام سرمایه‌داری، به مساله ارزش اضافی اشاره می‌کند؛ جایی که کارگر نیروی کار خود را می‌فروشد و مازاد تولیدش به سرمایه‌دار منتقل می‌شود. اما در مورد کولبر، حتی این چارچوب نیز ناکافی است. کولبر، نه تنها نیروی کار خود را می‌فروشد، بل‌که خود بدنش را به‌عنوان ابزاری مصرف‌پذیر در اختیار نظامی غیرانسانی قرار می‌دهد. او، برخلاف کارگر صنعتی، حتی درون نظام تولید نیز جایگاهی ندارد. کولبری، حاشیه‌ای‌ترین شکل از کار انسانی است که در آن نه مازاد تولید، بل‌که خود بدن و جان انسان در خدمت اقتصاد حاشیه‌ای قرار می‌گیرد، و اما کرامت انسانی، مفهومی است که در فلسفه کانت به معنای برخورد با انسان به‌عنوان هدف، نه وسیله، تعریف شده است. اما کولبری، نقض آشکار این اصل است. کولبر، نه‌تنها به‌عنوان وسیله‌ای برای حمل بار، بل‌که به‌عنوان قربانی سیاست‌های نظام‌مند نادیده گرفته می‌شود. او، انسانی است که حتی مرگش نیز هیچ تاثیری بر ساختارهای قدرت نمی‌گذارد. این بی‌تفاوتی سیستماتیک، نشان‌گر عمیق‌ترین نوع از انکار کرامت انسانی کولبر است.



کولبر و کولبری؛ زیست‌برهنه در سایه

استثمار طبقاتی و ملی

بخش اول

افشین ندیمی

در جهان امروز، کار و فعالیت انسانی به‌عنوان یکی از ارکان اصلی زندگی اجتماعی و اقتصادی تعریف می‌شود. مشاغل، نه تنها به افراد امکان بقا و معیشت می‌دهند، بل‌که به آن‌ها کرامت انسانی، هویت اجتماعی و جایگاهی در ساختارهای جامعه می‌بخشند. اما در شرایطی که نابرابری‌های طبقاتی و تبعیض‌های ملی بر زندگی گروهی از افراد سایه می‌افکند، کار دیگر به معنای مشارکت در توسعه انسانی نیست، بل‌که به شکلی از استثمار و بقای محض تبدیل می‌شود. کولبری، یکی از این نمودهاست؛ پدیده‌ای که در آن انسان، از حقوق و ارزش‌های اجتماعی خود محروم می‌شود و تنها به ابزاری برای جابجایی بار تقلیل می‌یابد.

در این نوشته، با تمرکز بر دو مفهوم کولبر و کولبری، تلاش می‌کنیم این پدیده را از منظر فیزیولوژیکی، اجتماعی، و اقتصادی تحلیل کنیم. کولبر را به‌عنوان یک انسان که از نظر زیستی تفاوتی با دیگران ندارد، اما تحت ستم طبقاتی و ملی قرار گرفته است، بررسی می‌کنیم و نشان می‌دهیم که کولبری به عنوان یک پدیده تحمیلی بر ملت کورد چگونه از تعریف شغل به‌معنای جهانی آن فاصله دارد.

کولبر، در عمیق‌ترین معنا، بازتاب شکافی عظیم میان زیست‌انسانی و نظام سرمایه‌داری است. از لحاظ فیزیولوژیکی و آناتومی، او انسانی است که تفاوتی با دیگر انسان‌ها ندارد. قلبی که خون را پمپاژ می‌کند، ماهیچه‌هایی که قدرت حرکت را تأمین می‌کنند، استخوان‌هایی که تکیه‌گاه این بدن هستند و ذهنی که در پس این آناتومی، می‌اندیشد و دغدغه بقا دارد.

"کولبر، در عمیق‌ترین معنا، بازتاب شکافی عظیم میان زیست‌انسانی و نظام سرمایه‌داری است. از لحاظ فیزیولوژیکی و آناتومی، او انسانی است که تفاوتی با دیگر انسان‌ها ندارد. قلبی که خون را پمپاژ می‌کند، ماهیچه‌هایی که قدرت حرکت را تأمین می‌کنند، استخوان‌هایی که تکیه‌گاه این بدن هستند و ذهنی که در پس این آناتومی، می‌اندیشد و دغدغه بقا دارد.

اما از نظر اجتماعی، او به یک "بدن کارگر" (Laboring Body) تقلیل یافته است. بدن کولبر، دیگر نه به‌عنوان یک موجود انسانی با احساسات، امیدها، و رویاها، بل‌که به‌عنوان یک ابزار مکانیکی دیده می‌شود که وظیفه‌اش حمل بار است. این تقلیل‌گرایی، نشان‌دهنده عمیق‌ترین شکل از شیء‌سازی انسان است. جالب این‌جاست که بدن انسان، با تمام پیچیدگی‌های زیستی و توانایی‌های شگفت‌انگیزش، تحت فشارهای اجتماعی و طبقاتی، به شیئی تبدیل می‌شود که تنها هدفش بهره‌برداری اقتصادی است. کولبر، در این معنا، بازتابی از تنزل بدن انسانی به ابزاری برای بقای دیگران است. تنها به این دلیل که او در جغرافیای خاصی متولد شده است، در نوارمرزی کوردستان. جایی‌که تضادهای طبقاتی و ملی او را

نه به انتخاب، بل‌که به اجبار در موقعیتی قرار داده‌اند که به جای آن‌که انسانی آزاد و برابر باشد، باری به دوش کشد؛ باری سنگین‌تر از آن‌چه بدنش طراحی شده تا تحمل کند، و باری سنگین‌تر از هر مفهوم کرامت انسانی. کولبری، نه از سر انتخاب، بل‌که از سر اجبار، این بدن را به میدان کاری می‌کشاند که حتی خود مفهوم کار را به چالش می‌کشد. در کولبری، فعل جابجایی بار از منظر علم فیزیک تعریف می‌شود، باری به ارتفاعی حمل می‌شود و کاری انجام می‌گیرد. اما این فعل، در ذات خود نشانی از استثمار است؛ استثماری که نه تنها بر ماهیت طبقاتی فرد، بل‌که بر کلیت وجود انسانی او سنگینی می‌کند. کولبر، بدنی است که تحت قوانین نیوتونی جابجایی و نیرو، بار را حرکت می‌دهد، اما این جابجایی، هیچ‌گاه به مفهوم شغل تبدیل نمی‌شود. چرا؟ زیرا شغل، مفهومی است که در آن کرامت انسانی، امنیت اقتصادی، و حق‌زیستن وجود دارد. کولبری فاقد این مولفه‌هاست. این پدیده، نه شغل، بل‌که نماد برهنه‌ترین نوع استثمار است که انسان را به ابزاری صرف تبدیل می‌کند.

برای درک جایگاه کولبر، می‌توان به مفهوم "هموساکر" از جورج آگامبن اشاره کرد. هموساکر، انسانی است که از همه حقوق قانونی و سیاسی محروم شده و به "زیست‌برهنه" (bare life) کاهش یافته است؛ زیستی که تنها بقای فیزیکی‌اش اهمیت دارد و به هیچ یک از ارزش‌های انسانی احترام گذاشته نمی‌شود. کولبر نیز، در این چارچوب، همان هموساکر است. بدن او نه به‌عنوان یک موجود انسانی، بل‌که به عنوان ابزاری در اقتصاد حاشیه‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد. او خارج از هرگونه حمایت قانونی عمل می‌کند و مرگ او، به‌عنوان بخشی از واقعیت روزمره، حتی اعتراضی برنمی‌انگیزد. این محرومیت، به معنای نفی کامل انسانیت کولبر است. آگامبن در مفهوم هموساکر، نشان می‌دهد که چگونه قدرت سیاسی می‌تواند انسان‌ها را به وضعیت "حذف‌پذیری بی‌کیفر" برساند.

کولبر نیز در چنین موقعیتی قرار دارد؛ او هم‌زمان درون و بیرون از سیستم قرار گرفته است. از او کار گرفته می‌شود، اما نه به‌عنوان یک شهروند با حقوق، بل‌که به‌عنوان موجودی که حذف شدنش نیز مشروعیت یافته است. مرگ کولبر، خواه بر اثر سقوط از صخره‌ها، شلیک نیروهای نظامی، یا سرمازدگی، نه‌تنها به‌عنوان "حادثه" تعبیر می‌شود، بل‌که به‌طور ضمنی در ساختار سلطه توجیه‌پذیر می‌گردد. آگامبن همچنین از مفهوم "موزلمان" (Muselmann) برای توصیف انسان‌هایی استفاده می‌کند که در اردوگاه‌های مرگ نازی، به پایین‌ترین سطح از انسانیت فروکاسته شده بودند. موزلمان، انسانی است که در برابر فشارهای بی‌پایان، از مقاومت و حتی ادعای حقوق خود دست کشیده است.

کولبر، در نظام سرمایه‌داری و اشغال‌گر ایران، موزلمان مدرن است. انسانی که در برابر تضادهای طبقاتی و ملی، و محرومیت‌های تاریخی، به بدن و کارکرد مکانیکی خود تقلیل یافته است. او تنها بقای فیزیکی خود را دنبال می‌کند و هیچ افق روشنی برای تغییر وضعیت خود نمی‌بیند. موزلمان، نمادی از تسلیم اجباری است؛ شکلی از زیستن که دیگر از معنای انسانیت خالی شده است. کولبر نیز در این چارچوب، به موجودی بدل می‌شود که دیگر نه می‌تواند امید داشته باشد و نه مقاومت کند. او حامل بارهایی است که نه‌تنها وزن فیزیکی، بل‌که وزن اجتماعی و تاریخی بر دوش دارند؛ بارهایی که نمایانگر ستمی چندلایه‌اند.

کولبری، تنها یک پدیده اقتصادی نیست؛ بل‌که عمیقاً با سیاست‌های سرکوب‌گرانه ملی و تضادهای طبقاتی گره خورده است. ملت کورد، تاریخی طولانی از محرومیت و تبعیض را پشت سر گذاشته است. در جغرافیای کوردستان، کولبری نماد بار تاریخی این ملت است. باری که از غارت منابع، نبود فرصت‌های برابر، و سیاست‌های سرکوب فرهنگی و اقتصادی ناشی می‌شود. کولبر، انسانی است که نه تنها قربانی فقر اقتصادی، بل‌که قربانی نظام‌هایی است

هنر و ادبیات

یک مشت و صد بند انگشت

شهرام امانتی

یک مشت و صد بند انگشت نام کتابی است که نویسنده آن داستین. ام. هافمن (Dustin M. Hoffman) می‌باشد و در سال ۲۰۱۶ انتشار یافته و هنوز به زبان فارسی ترجمه نشده است. کتابی که نویسنده آن آمریکایی است و در رده ادبیات کارگری دسته‌بندی شده است و چندین بررسی به زبان انگلیسی درباره آن در اینترنت در دسترس بوده و با مطالعه آن‌ها می‌توان به زوایایی از موضوعات این کتاب که در قالب مجموعه‌ای از چند داستان کوتاه است، پی برد. آنچه که در دسترس ما قرار داشت، تنها یک داستان به نام «بستنی‌فروش» بود و با مطالعه مجموعه‌ای از چند نقد و بررسی، اقدام به بررسی این اثر از زاویه‌ای دیگر در بخش هنر و ادبیات نشریه جهان امروز نمودیم و با مقدمه‌ای که گفته شد، به سبک‌های مختلف در ادبیات کارگری اشاراتی داشته باشیم.

امروزه هر داستان، رمان، نمایش‌نامه و شعری که زندگی کارگران را به تصویر کشاند، جزیی از ادبیات کارگری محسوب می‌شود. سه دسته یا گروه را می‌توان برای ادبیات کارگری در نظر گرفت: دسته یا گروه اول، ادبیات کارگری است که تحت تأثیر رفرمیسم قرار گرفته و با الهام گرفتن از مبارزه در چارچوب اتحادیه و سندیکا و باقی جریانات رفرمیستی، رمان و شعر و فیلم را به تصویر کشانده‌اند. دسته دوم، به مشقت و سختی و رنج و مرارت زندگی کارگری پرداخته و پایان فاجعه‌باری را معمولاً به‌همراه خود دارند. و نهایتاً گروه سوم یا آخر، ادبیات کارگری در فرم انقلابی بودن آن است و در آن، عنصرهایی چون آگاهی، امید، شادی و مبارزه در هر گوشه‌اش پر می‌زنند و کار و زندگی و مبارزات کارگری را برای پایان بخشیدن به ستم و نابرابری به قلم می‌کشاند. در داستان‌های کوتاه کتاب یک مشت و صد بند انگشت، همه شخصیت‌های داستانی، کارگران یقه‌آبی هستند که مجموعه‌ای هستند از نقاش ساختمانی، کارگر پالایشگاه، فروشندگان، بستنی‌فروش دوره‌گردی با کامیون، گرفته تا مردمان فقیری که از میان سطل آشغال‌ها، قوطی‌ها را جدا و گردآوری می‌کنند. در اینجا یک نکته هست که باید به آن اشاره کرد و همان‌گونه که در نقد و بررسی‌های دیگران نیز آمده است، تمام شخصیت‌ها مرد هستند که برای زنده ماندن، از زندگی پر از کار بی‌پایان، بدون هیچ وقفه‌ای تلاش می‌کنند. در ایالات متحده آمریکا، زنان بخش بزرگی از همین یقه‌آبی‌ها را تشکیل می‌دهند و مشکلات و رنجی که شامل کارگران مرد می‌شود، شامل آن‌ها نیز می‌شود. و برای پاسخ به این سؤال و علت‌یابی آن‌که چرا زنان نقشی ندارند، به نوشته‌ای از ماتیو هانا (Matthew Hannah) رجوع می‌کنیم و پاسخ خود را از آن انکشاف خواهیم کرد. ماتیو هانا که خود نیز یک داستان‌نویس است و بررسی کاملی را بر این کتاب نوشته، چنین نوشته: «هافمن از گرفتار ساختن خود در چاله رئالیسم سوسیالیستی که در آن طبقه کارگر ایده‌آلیزه می‌شود و روایت‌ها جنبه آموزشی دارند، اجتناب ورزیده است.» با مبنا قرار دادن همین عبارت از ماتیو هانا می‌توان گفت که زمانی‌که نویسنده نخواهد و یا نتواند دنیای ایده‌آل کارگر را که با تغییر و دگرگونی به‌دست می‌آید، و کتاب خالی از آموزش باشد - اما چه آموزشی؟ آموزش این‌که طبقه کارگر تنها با نیروی خود می‌تواند آزاد شود و آموزش این‌که فقط با سازمان‌یابی و مبارزه متحدانه می‌تواند برای تغییر شرایط اقدام نماید - و می‌بینیم که نویسنده یک مشت که به‌جای ۱۴ بند، صد بند انگشت هم دارد، از رئالیسم اجتماعی یا

رئالیسم سوسیالیستی اجتناب می‌نماید و از کارگران که جنس آن‌ها "زن" می‌باشد، خبری نیست. این کتاب را می‌توان در دسته‌بندی دوم که کردیم قرار داد، یعنی ادبیات کارگری که رنج و مشقت کارگران را تنها به تصویر می‌کشد و در صورت، جزیی از ادبیات کارگری محسوب می‌گردد. و برای صحت درستی طبقه‌بندی که انجام دادیم، باز به مقاله ماتیو هانا برمی‌گردیم که چنین می‌نویسد: «ارنست همینگوی اعتقاد داشت که تمام کتاب‌های واقعی و خوب دارای یک ویژگی مشترک بوده و آن این است که پس از خواندن یکی از آن‌ها، این احساس در شما پدید می‌آید که تمام آن اتفاقات برای شما روی داده باشد و برای همیشه متعلق به شما باشد، اتفاقاتی نظیر شادی و غم، خوبی و بدی، شوق و اندوه، غذا، شراب، رخت‌خواب، مردم و آب‌وهوا. داستین هافمن در اولین کتاب خود، یک کاتگوری دیگر را به لیست همینگوی اضافه می‌کند و آن نیز (کار سخت) است.» در این مجموعه که شامل ۱۶ داستان است، گوشه‌ها و زوایایی از زندگی این کارگران ترسیم شده است: یک نقاش ساختمانی که سعی دارد حین کار، خود را معیوب سازد تا بیمه سوانح کار به او تعلق گیرد و آرامش تأمین حقوقی ماهیانه برای خانواده‌اش را داشته باشد که هراس و استرس از دست دادن کار و بیکار شدن و اخراج از کار را در یک زندگی کارگری نشان می‌دهد. کارگری که زن و بچه‌هایش از او جدا شده‌اند و خلأ عاطفی خود را با کار بستنی فروختن در محلات با یک کامیون، زمانی که بوق می‌کشد و کودکان برای خرید بستنی می‌آیند، بتواند با دیدن آن‌ها این نقص عاطفی را جبران نماید؛ یا پدری که فرزند معتاد به آمفتامین خود را برای ترک کردن مواد، با خود به سر کار برده، اما فرزندش در محل کار پدر با گردن‌کلفت محله درگیر می‌شود.

نویسنده کتاب که خود اکنون استاد زبان انگلیسی در یکی از دانشگاه‌های کارولینای جنوبی می‌باشد، به مدت ۱۰ سال کارگر و نقاش ساختمانی بوده است و کتاب یک مشت و صد بند انگشت موفق به دریافت جایزه هم شده است. با معرفی نسبی که از کتاب به‌عمل آمد، کتابی است که در رده ادبیات کارگری جای می‌گیرد و امید است که نویسنده در کتاب‌های دیگرش نیز همین خط را با همین ویژگی ادامه دهد و سایه و روشن زندگی کارگران را در ایالات متحده به نگارش درآورد. در ادبیات کارگری و در فرم انقلابی‌اش، در کنار سختی‌های زندگی، کارگر خود را محکوم قَدَر و قدرت نمی‌داند و اگر در جریان پروسه کار و زندگی برای زنده‌ماندن مجبور است تا کار کند، اما از اعتراض به شرایط کار، از نابرابری و ستم و دستمزد پایین کوتاه نمی‌آید و مبارزه می‌کند. در ادبیات کارگری به سبک انقلابی‌اش تنها به واکاوی زندگی کارگران پرداخته نمی‌شود که کارگری با چهره‌ای اندوهگین روی صندلی نشسته و برگه قبض‌های پرداخت‌نشده روی میز را فراگرفته باشد و با اجاره‌خانه پرداخت‌نشده و کودکی بیمار، سر در آستین خود فرو کرده باشد. در رئالیسم سوسیالیستی، ما با کارگری تنها و سرگردان در خیابان روبه‌رو نیستیم، ما کارگری را می‌بینیم که تنها نیست و سرش میان سرهای دیگر است و برنامه‌ریزی می‌کنند و اعتراضات را سازمان‌دهی می‌کنند. در دنیای آن‌ها زن جایگاه خاصی داشته و با او تشریفاتی برخورد نمی‌شود. از ایده‌هایشان می‌گویند که ساختن دنیایی دیگر روی همین کره زمین ممکن است و از خیال‌هایشان نمی‌گویند، از ممکن‌ها صحبت می‌کنند.

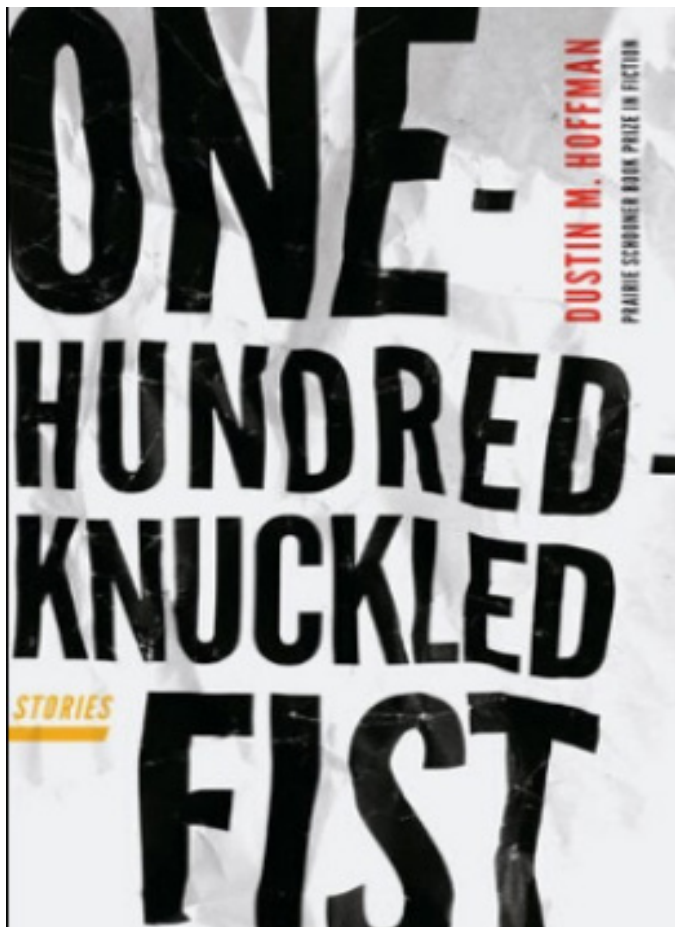
اگر نگاهی کوتاه هم به جایگاه ادبیات کارگری آمریکا در

قرن بیست‌ویکم بیندازیم، می‌بینیم که در سال ۲۰۱۶ که این کتاب چاپ می‌شود، مورد قبول خوانندگان قرار می‌گیرد؛ در آمریکایی که زمانی جان اشتاین‌بک کتاب خوشه‌های خشم را نگاشت در سال ۱۹۳۹، کلیسا آن را کفر خوانده و سرمایه‌داران با ابزار مذهب، افراد مذهبی و طرفداران مدل کاپیتالیسم را تحریک کردند تا به کتاب‌فروشی‌ها حمله کنند و کتاب خوشه‌های خشم را - که این کتاب ارزشمند هم جزو ادبیات کارگری دسته‌بندی شده - از قفسه‌ها بیرون کشیده و آتش بزنند. لازم به ذکر است که در لابلای سطور و صفحات خوشه‌های خشم، ما امید را می‌بینیم و پایانی که با شروع یک مبارزه جدید آغاز می‌شود. امروز در آمریکا نمی‌توان شاهد سوزاندن کتاب‌های ادبیات کارگری بود؛ ادبیاتی که جایگاه خود را محفوظ نگاه داشته است و مبارزات کارگران را کنار خود دارد، چون از مبارزات کارگران الهام گرفته است.

ادبیات کارگری در آمریکا غنی است که علاوه بر کتاب، در سایر رشته‌های هنری دیگر نیز کارنامه‌ای سنگین و پربار دارد و آثاری به‌یادماندنی و جاودان از خود برجای گذاشته است. در سینما می‌توان به نمونه‌های زیادی از فیلم در بارانداز (۱۹۵۴) تا فیلم نان و گل‌های سرخ اشاره کرد که به یک شعار قدیمی جنبش کارگری اشاره می‌کند: «ما نان می‌خواهیم، اما گل هم می‌خواهیم.» در زمینه شعر نیز می‌توان به‌عنوان یک نمونه به جو هیل اشاره داشت که اشعار این شاعر انقلابی در خدمت به طبقه کارگر، انقلاب، وحدت و تشکل بود.

در پایان باید گفت که ادبیات کارگری انقلابی، که نمایندگی هنر متعهد را برعهده دارد، نمونه‌هایش در دنیای ادبیات کم نیستند و کم نیز نخواهند شد و با گسترش مبارزات ضدسرمایه‌داری، علاوه بر محفوظ بودن جایگاه آن، جایگاهی بالاتر نیز خواهد گرفت.

* * *



شماره تماس‌های کمیته تشکیلات شهرهای حزب کمونیست ایران:

۰۰۴۶۷۰۴۵۰۱۰۰۹
۰۰۴۹۱۵۲۱۸۷۰۰۳۶۴

/https://cpiran.net

ایمیل دبیرخانه حزب کمونیست ایران:

✉ cpi@cpiran.net

برای ارسال مطالب و تماس با جهان امروز از
ایمیل زیر استفاده نمایید:

✉ jahane.emrouz@cpiran.net



SCAN ME



SCAN ME